

مقدمه مترجم

مجموعه منابعی که تاکنون به زبان فارسی در خصوص جرم سیاسی منتشر شده‌اند،^۱ دارای دو ویژگی عمده هستند: نخست آنکه، در این منابع جرم سیاسی صرفاً اقدام مخالفان علیه حکومت تلقی شده و از اقدامات غیر قانونی حکومت و نمایندگان آن علیه شهروندان با این عنوان سخنی به میان نیامده است. دوم آنکه، در منابع مذکور به بررسی حقوقی - کیفری جرم سیاسی و بحث در خصوص انواع اقدامات مشمول این عنوان، عناصر اختصاصی و مجازاتهای عملی هر یک پرداخته شده و از توجه به جنبه‌های جرم‌شناسی و بررسی علل وقوع جرایم سیاسی غفلت شده است. کتاب حاضر، با در نظر گرفتن دو زمینه فوق و احساس نیاز به تبیین ابعاد دیگر جرایم سیاسی ترجمه شده است. در این کتاب نه تنها جرایم مخالفان علیه حکومت بررسی شده است، بلکه جرایم حکومت علیه مخالفان و شهروندان نیز مدنظر قرار گرفته است. از سوی دیگر نگرش نویسنده در این کتاب صرفاً تحلیل حقوقی - کیفری

۱. برخی از این نوشته‌ها در قالب کتاب و مقاله عبارت‌اند از:

- اصغری، محمد، بررسی تطبیقی جرم سیاسی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸.
- پیوندی، غلامرضا، جرم سیاسی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۲.
- زراعت، عباس، جرم سیاسی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۷.
- زینلی، محمدرضا، جرم سیاسی و حقوق جزای اسلامی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- حبیب‌زاده، محمدجعفر، بررسی جرم محاربه و افساد فی الارض، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۳۷۷.
- علی‌آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی، تهران، انتشارات رودکی، ج ۴، ۱۳۶۱.
- مرعشی، حسن، جرم سیاسی (مقاله)، «دیدگاههای نو در حقوق کیفری اسلام»، تهران، نشر میزان، ۱۳۷۳.

جرایم سیاسی نبوده، بلکه تلاش کرده است ضمن تبیین نظری علل وقوع جرایم سیاسی در قالب نظریه‌های جرم‌شناسی و پیشنهاد نظریه‌ای مطلوب و کارآمدتر، با نگرشی جرم‌شناختی به تحلیل جرایم سیاسی بپردازد. در این مورد نویسنده عمدتاً بر تحلیل و تبیین انواع جرایمی تأکید دارد که حکومت علیه شهروندان یا مخالفان مرتکب می‌شود. گرچه نمونه‌های این جرایم در سه کشور آمریکا، انگلستان و کانادا مورد بررسی قرار گرفته و مربوط به دهه‌های پیشین است، هر خواننده‌ای می‌تواند با اندکی تأمل مصادیق بی‌شمار آن را در کشورهای مختلف مشاهده کند. بدیهی است آنچه در این کتاب به عنوان بخشی از جرایم حکومتها علیه شهروندان و مخالفان مورد توجه نویسنده قرار گرفته است، تنها قطره‌ای است از دریا.

بدون تردید ابعاد دیگر چنین اقداماتی را باید در آثار نویسندگان دیگر و از جمله در یکی از آخرین نوشته‌هایی که «نائومی کلاین»^۱ نویسنده کانادایی با عنوان *دکترین شوک: خیزش فاجعه سرمایه‌داری* منتشر کرده است، مورد مطالعه قرار داد. در این کتاب که در سال ۲۰۰۷ منتشر شده است، نویسنده ضمن تجزیه و تحلیل دکترین شوک «میلتون فریدمن» و تأثیر آن بر نیم قرن سیاست آمریکا و چند کشور دیگر، به برخی از اقدامات نهادهای امریکایی - کانادایی و از جمله تجربه آزمایشهای دهشتناک موسوم به کنترل مغز انسان برای مهار شخصیت او اشاره کرده است. در این کتاب نائومی کلاین به سرنوشت دختر جوانی به نام «گیل کسترن»^۲ پرداخته است که با هماهنگی سازمان سیا (CIA) و مؤسسه روان‌پزشکی آلن در دانشگاه مک‌گیل کانادا یکی از آماجهای چنین تحقیقی بوده است. مطابق یافته‌های نائومی کلاین: «گیل» ۶۳ بار از ناحیه مغز مورد شوک الکتریکی قرار گرفت، و هر بار بدن او روی تخت معاینه به نحوی وحشیانه به بالا و پایین پرتاب می‌شد. حاصل آن تکانها شکستگیهای استخوان، دهان و لبهای خونین و دندانهای شکسته و خرد شده بود. در مغز «گیل» بخشی از زندگی وی به کلی محو و پاک شده است. حافظه وی به نحو

1. Klein, Naomi (2007). *The Shock Doctrine: The case of Disaster Capitalism*. New York: Metropolitan books, Henry Holt and Company, ILC.
2. Gail Kastner

عجیبی دستکاری شده است. گاه که می‌خواهد از واقعه‌ای یاد کند ممکن است ۱۵ یا ۲۰ سال اشتباه کند. وقتی می‌خواهد تاریخ برخی از حوادث را ذکر کند می‌گوید در سال ۱۹۶۸... بعد کمی مکث می‌کند و می‌گوید، نه نه بیخشد ۱۹۸۳... «گیل» سالهای طولانی نمی‌دانست چرا وقایع قبل از ۲۰ سالگی خود را به هیچ‌وجه به یاد نمی‌آورد. تا آنکه در ۱۹۹۲ روزی درحالی که با همسرش مشغول قدم زدن در خیابان بود، چشمش به روزنامه‌ای در کیوسک روزنامه‌فروشی افتاد. «به قربانیان شستشوی مغزی خسارت داده می‌شود». تیر درشت روزنامه وی را می‌خکوب کرد. کلماتی که در زیر تیر اصلی به چشم می‌خوردند به نظرش آشنا بودند. به شوهرش گفت: «جاکوب این روزنامه را بخر». به سرعت خود را به نزدیک‌ترین کافی‌شاپ رساند و در آنجا دریافت که چگونه سازمان اطلاعات مرکزی امریکا سیا (CIA) در دهه ۱۹۵۰ یک پژوهش عجیب علمی را در دانشگاه مک‌گیل کانادا تأمین مالی کرده است.

بیمارانی که به امید مداوا به دانشگاه مراجعه می‌کردند هفته‌ها در انزوا نگاه داشته می‌شدند. شوک‌های الکتریکی به دفعات در عرض روز به آنان وارد می‌شد و معجونی از داروهای توهم‌زا از قبیل LSD و PCP به آنان خورانده می‌شد. مسئول پروژه مزبور دکتر ایون کامرون بود که نهایتاً در اواخر دهه ۷۰ اعتراف می‌کند که دولت کانادا نیز در تأمین مالی پروژه مزبور با سیا همکاری می‌کرده است.

بیماران روانی برای فرو نشانیدن عطش سیا به اجرای تحقیقی علمی درباره «کنترل مغز انسان» مورد استفاده تیم روان‌پزشکی انستیتوی آلن^۱ دانشگاه مک‌گیل کانادا قرار می‌گرفتند.

دکتر کامرون اعتقاد راسخ داشت که با وارد کردن شوک می‌توان ذهن فرد را چون لوحی سفید پاک و آماده تغییرات بزرگ کرد. او معتقد بود که با وارد کردن شوک‌های پی‌درپی به مغز انسان می‌توان ساخت فعلی شخص را در هم شکست و سپس با پاک کردن ذهن او شخصیت وی را دوباره‌سازی کرد.

«گیل» با مطالعه مقاله تکان‌دهنده روزنامه آن روز رو به شوهرش کرد و با حیرت گفت: «جاکوب، علت اینکه وقایع قبل از ۲۰ سالگی به کلی از ذهن من پاک شده همین است!» «گیل» دختری هجده ساله بود که به دلیل احساس اضطراب به کلینیک دانشگاه مک‌گیل مراجعه کرد. در آن زمان وی دانشجوی پرستاری دانشگاه مک‌گیل بود. کامرون در یادداشت‌هایش می‌نویسد، علت احساس اضطراب وی، پدری خشن بوده که دائماً وی را مورد حملات فیزیکی و روانی قرار می‌داده است. او شخصیت «گیل» را «شاد» و «اجتماعی» توصیف می‌کند.

یادداشت‌هایی که کامرون تنها چند هفته پس از آغاز مطالعه و معالجه گیل نوشته است، کاملاً با یادداشت قبلی تفاوت دارد. در یادداشت‌های بعدی «گیل» فردی با افکار عجیب، دچار اوهام و پرخاشگر توصیف می‌شود.

گیل کستر پرونده پزشکی خود را درخواست کرد و مشغول مطالعه آن شد. او دریافت که ایون کامرون رئیس انجمن روان‌پزشکان امریکا، رئیس انجمن روان‌پزشکان کانادا و بالاخره رئیس انجمن جهانی روان‌پزشکان بوده است. کامرون یکی از سه روان‌پزشک امریکایی بوده که در دادگاه نورنبرگ حاضر شده و در مورد جنون رودلف هس^۱ به عنوان یک جنایتکار جنگی شهادت داده است.

داستان از اوایل دهه ۱۹۵۰ آغاز می‌شود، در آن زمان کامرون با عقاید فروید در خصوص گفتاردرمانی به مخالفت برخاست و معتقد بود صحبت بر سر درمان بیماران روانی نیست. باید روش پاتولوژیک گذشته را در هم شکست،^۲ و از آنان دفتری پاک و بدون نوشته پدید آورد. از اینجا به بعد می‌توانید هر آنچه دلخواه شماست بر روی صفحات سفید آن دفتر بنویسید. این‌گونه شد که بیماران روانی نگون‌بخت درمانگاه دانشگاه مک‌گیل موضوع پروژه کامرون برای کنترل ذهن شدند؛ برنامه‌ای که CIA آن را تأمین مالی می‌کرد.

گزارش‌هایی که از آن زمان موجود است نشان می‌دهند که بعد از عملیات

1. Rudolf Hess

2. break up old pathological pattern

جنون آمیز شوکهای الکتریکی پی در پی و داروهای توهم‌زا با میزان مصرف فوق‌العاده بالا و قرصهای خواب‌آوری که گاه ۲۲ ساعت در روز فرد را به خواب می‌بردند، رفتار افراد به نحو عجیبی تغییر می‌کرد و تحول «بازگشت»^۱ به دوران کودکی در آنها به وقوع می‌پیوست. دکترها در یادداشتهای انستیتوی آلن می‌نویسند، افراد پس از مدتی شروع به مکیدن شصت خود می‌کردند، خود را جمع می‌کردند و شکل و حالت جنین را به خود می‌گرفتند، به تنهایی قادر به خوردن غذا نبودند و باید با قاشق به آنها غذا می‌دادند و بالاخره گریه می‌کردند و مادران خود را صدا می‌زدند. گزارشها نشان می‌دهند که با افزایش دُز شوکهای الکتریکی، افراد قدرت تکلم و راه رفتن را نیز از دست می‌دادند.

کامرون معتقد بود با تخریب شخصیت و بازگرداندن فرد به دوران طفولیت می‌توان کار دوباره‌سازی شخصیت را آغاز کرد. این همان تزی بود که نو محافظه‌کاران از کامرون به عاریت گرفتند. تز شوک و رعب^۲ در حمله به عراق و نیز تز بمباران تا حد بازگرداندن کشورها به دوران عصر حجر^۳ برگرفته از الگوی کامرون است.

کامرون پس از تخریب شخصیت افراد با استفاده از یک ضبط صوت کوچک به طور مداوم و مکرر پیامهایی به آنان تلقین می‌کرد. گزارشهای بیمارستان نشان می‌دهند در یک مورد، تنها یک پیام، ۱۰۱ روز متوالی به طور پیوسته و در تمام طول روز به بیمار داده می‌شده است.

مدارک بعدی نشان داد، در پروژه‌ای که سازمان اطلاعات مرکزی امریکا آن را تأمین مالی می‌کرد، ۸۰ انستیتوی علمی شامل ۴۴ دانشگاه و ۱۲ بیمارستان (بقیه مؤسسات علمی و تحقیقاتی) شرکت داشتند.

کامرون در رساله تحقیقی که در ۱۹۶۰ نوشته است می‌گوید: دو عامل مهم ما را قادر می‌سازد از زمان و مکان درک صحیحی داشته باشیم. به عبارت دیگر، این

1. regression
2. shock and awe
3. bombing the country to the stone age

دو عامل باعث می‌شوند ما دریابیم که کیستیم و در کجا قرار داریم. عامل اول داده‌هایی است که حواس پنج‌گانه ما از جهان خارج می‌گیرند؛ عامل دوم حافظهٔ ماست. کامرون با به‌کارگیری شوک الکتریکی حافظه فرد را به کلی تخریب می‌کرد و سپس زمان آن بود که جریان داده‌های حواس پنج‌گانه او را به کلی قطع کند. او افراد را در اتاقهایی که کاملاً عایق‌بندی صوتی شده بودند نگاه می‌داشت. اجازه ورود هیچ نوری را به اتاق آنان نمی‌داد، عینک سیاه بر چشمان آنان می‌گذاشت و برای گوش آنان از گوشیه‌های لاستیکی استفاده می‌کرد. دستهای آنان را در مقوا می‌پیچید، به نحوی که امکان لمس هیچ کجا حتی بدن خود را نداشته باشند. سپس برای گیج کردن آنها دستور می‌داد به جای شام به افراد صبحانه بدهند و به جای صبحانه شام. فرد پس از چند روز به کلی ارتباط خود را با زمان و مکان از دست می‌داد. حتی در یک مورد که یکی از افراد توانسته بود با شنیدن صدای موتور یک هواپیما در دوردستها هر روز وقوع سپیده صبح را دریابد کامرون برآشفته شده بود.

در دهه ۷۰ و ۸۰ مأموران سیا روشهای کامرون را در کشورهای امریکای لاتین به صورتی گسترده برای مخالفان حکومت‌های دیکتاتوری و دست‌نشانده امریکا به کار می‌گرفتند. در ۱۹۸۸ نیویورک تایمز در یک گزارش جنجالی اعلام کرد که سرباز جوی کشور «هندوراس» فلورنسیو کابالرو^۱ و ۲۴ تن از زیردستان او در تگزاس نزد CIA شیوه‌های کامرون را فراگرفته‌اند. آنها به حالت جنون زندانیهای مخالف را الکتروشوک می‌دادند، به جای غذا به آنها حیوانات مرده می‌دادند، اجازه خواب نداشتند و آنها را در سلولهای تنگ و تاریکی که پر از موش و سوسک بود عریان نگاه می‌داشتند. همان وسایل کامرون برای جلوگیری از دیدن نور، شنیدن صدا و عدم امکان لمس اشیاء در مورد آنان به کار برده می‌شد. روز و شب در هم فرو می‌رفتند و دیگر قابل تشخیص نبودند.

داستانهای دهشتناکی که دختر ۲۴ ساله اینس موریلو^۲ در اختیار نیویورک تایمز قرار داد، مو بر اندام انسان راست می‌کند. او در جایی می‌گوید: «آن قدر

1. Florencio Caballero
2. Ines Murillo

شوکه‌های برقی را ادامه می‌دادند که من بوی سوختن پوست و گوشت خود را نیز استشمام می‌کردم».

موریلو می‌گوید در تمام این مدت یک امریکایی به زبان انگلیسی از بازجوها سؤال می‌کرد و بازجوها آنها را برای وی ترجمه می‌کردند. بازجوها وی را آقای مایک صدا می‌کردند.

پس از آنکه نشریه *بالتیمورسان* در دهه ۹۰ با استفاده از قانون آزادی اطلاعات^۱ به اطلاعات کامل آن دوران سیا در امریکای لاتین دست یافت به دفترچه راهنمایی که CIA برای بازجویان تهیه دیده بود دسترسی پیدا کرد. این دفترچه موسوم به عملیات کوبارک^۲ بود و پرده از رازهای بزرگی برداشت. روشهای مورد استفاده کامرون و شکنجه‌های مخوف برای در هم شکستن زنان و مردانی که به خود جرئت مخالفت با سیاستهای امریکا را داده بودند، با جزئیات در دستورالعمل دفتر ۱۲۸ ذکر شده بود که لرزه بر اندام خواننده می‌اندازد. تشابه غریبی بین کوبارک و آنچه در ابوغریب گذشت وجود دارد. نائومی کلاین که به‌تازگی از عراق بازگشته است می‌نویسد: آن شب پس از آنکه «گیل» را ترک کردم با خود فکر کردم چه تشابه عجیبی بین آنچه کامرون با بیماران می‌کرد و آنچه امروز در عراق در جریان است وجود دارد. برای از نو ساختن ملتی که قرار است الگوی یک تجربه جدید باشد باید نقش پاتولوژیک آنها را به کلی در هم شکست، همه چیز را از میان برد و سپس جامعه‌ای نوین از درون آن پدید آورد.^۳

بدین ترتیب، علاوه بر ضرورت توجه به جرایم دولت (حکومت)ها به عنوان یکی از ابعاد قابل بررسی جرایم سیاسی، این نکته نیز حائز اهمیت است که در ایران، با وجود تأکید اصل ۱۶۸ قانون اساسی در خصوص ضرورت محاکمه علنی و با حضور هیئت منصفه مرتکبان جرایم سیاسی، هنوز قانون خاصی در این رابطه وضع نگردیده است تا ضمن تعیین مصادیق جرایم مذکور و کیفیت محاکمه مرتکبان این

1. Freedom of Information Act

2. Kubark

۳. برای مطالعه تفصیلی این موضوع مراجعه کنید به: www.shahirblog.com (م)

دسته از جرایم، موقعیت و جایگاه حقوقی جرایم و مجرمان سیاسی را قابل تبیین و ارزیابی نماید. این در حالی است که جزء دیگر اصل ۱۶۸ قانون اساسی در مورد مطبوعات که به وضع قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ و اصلاحیه‌های بعدی آن منتهی شد، همواره مورد توجه قانون‌گذاران و مجریان بوده است.

کتاب حاضر نه تنها می‌تواند به عنوان متنی قابل اتکا در مورد تحولات جرم سیاسی و پویایی‌های آن برای مراجع قانونی و اجرایی قابل استفاده باشد، بلکه پژوهشگران این موضوع و دانشجویان حقوق و علوم سیاسی، به‌ویژه دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی نیز می‌توانند از آن به عنوان یک منبع درسی و پژوهشی استفاده کنند.

در انتشار این اثر مرهون بذل توجه، جدیت و حُسن نظر سازمان «سمت» و به‌ویژه همکاری جناب آقای دکتر باقر انصاری (مدیر گروه حقوق) و سرکار خانم شجاعی (کارشناس محترم گروه) هستم که بدین وسیله از پی‌گیری آنها سپاس‌گزاری می‌کنم. همچنین از سرکار خانم فریده همتی به خاطر ویراستاری مناسب این اثر، از سرکار خانم سیمین هاشمی و سرکار خانم سمیه یحیوی به خاطر دقت نظر عالی در نمونه‌خوانی کتاب و نیز از همکاری سایر بخش‌های سازمان «سمت» در آماده‌سازی و چاپ این کتاب تشکر می‌کنم. به‌علاوه لازم می‌دانم از دوست عزیز و ارجمندم جناب آقای علی نصیری به خاطر تمام مساعدتها و زحمات ایشان در نهایی شدن این اثر سپاس‌گزاری نمایم.

حسین غلامی

دیباچه

«کنث دی. تانل»^۱

در اول ژوئیه ۲۰۰۲ زمانی که دیباچه کتاب تحولات جرم سیاسی را می‌نگاشتم، پوشش خبری رسانه‌ها موضوع فوری بعدی، یعنی اولین جشن چهارم ژوئیه بود - پس از روز شوم ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، که تروریستها از هواپیمای مسافربری به عنوان وسیله حمله انتحاری به مرکز تجارت جهانی نیویورک و ساختمان وزارت دفاع (پنتاگون) واشنگتن بهره‌برداری کردند، خبرنگاران رادیو و تلویزیون گره اندوه بر پیشانی و لرزش دلواپسی در صدا، به طور مکرر (تقریباً هر یک ساعت) تهدیدات مبهم تروریستی و تکرار احتمالی سناریوی خشونت‌بار دیگری را به ما گوشزد می‌کردند. از طرف دیگر، شهردار نیویورک نیز به طور علنی شهروندان را برای برگزاری مراسم جشن و سرور چهارم ژوئیه به خروج از شهر دعوت و تشویق می‌کرد، چرا که در غیر این صورت تروریستها پیروز می‌شدند. مملکت در وضعیت جنگی به سر می‌برد؛ در واقع یک سازمان بی‌حکومت و در عین حال عملیاتی بین‌المللی معروف به «القاعده»، پیش‌تر اعلام جنگ داده بود. به طعنه باید گفت، در حالی که دولت امریکا گمان می‌برد جهان را از لوٹ وجود تلاشهای جنگی پاک می‌کند، با دستگیرشدگان این حادثه به نحوی مغایر با آنچه با اسرای جنگی عمل می‌شود، رفتار کرد؛ این یعنی صحنه گذاشتن بر نقص و ناتوانی کنوانسیونها و معاهده‌های بین‌المللی مربوط به این قبیل زندانیان. رئیس‌جمهور و رادیو و تلویزیون، تروریستها را به عنوان «شیاطین» به حال خود واگذاشتند، به این ترتیب با بستن پرونده

۱. Kenneth D. Tunnell، استاد جرم‌شناسی دانشگاه کنتاکی شرقی

تروریستها هیچ اطلاعاتی درباره آنها و فعالیتهایشان عاید ما نشد. مردان و زنان فاضل (به ویژه افراد امنیتی) سراسر جهان این قبیل افراد را در زمره افراد سیاسی جای می دهند و اگرچه هنوز در مورد «انگیزه» افراد تروریست اتفاق نظر وجود ندارد، اولین توضیح مهم این است که مجرمان یاد شده و سازمانهای آنها درگیر ارتکاب جرایم سیاسی هستند. حتی قصور (یا شاید سرپیچی از) پابندی به معاهده ژنو (که ناظر بر رفتار با اسرای جنگی است) نیز علناً جرم سیاسی تعریف نمی شود.

توانایی برخورد با رفتارهای دیگران به عنوان جرم (اعم از جرم عادی و یا سیاسی) با قدرت آغاز می شود. طفره رفتن از الصاق برچسب مجرمانه یک رفتار خاص نیز به میزان قدرت آن فرد بستگی دارد. امریکا و در واقع، اغلب کشورهای جهان، القاعده را یک گروه تروریستی می شناسند که صاحب خرده فرهنگ، اهداف و خط مشی سازمانی خاص خود است. از طرفی، ایالات متحد امریکا (و برخی از کشورهای جهان) کشورهای خاصی را به عنوان حکومتهای تروریستی یا حداقل حامی تروریسم معرفی می کنند، در حالی که تروریسم تعریفی پویا دارد و در نتیجه، تعاریف کشورها و سازمانها از ماهیت اقدامات تروریستی نیز در گذر زمان دچار تحول می شود. حتی کشورهای جهان (و به ویژه ابرقدرتها)، صرف نظر از رفتارهای فعلی یا تاریخی شان، توانایی آن را دارند که از برخی تلاشها برای برخورد با تروریستها و اعمال تروریستی آنها چشم پوشی کنند. برخورداری از قدرت (سیاسی) و قدرت بیان در نوع خود مستلزم داشتن سازوکارهای تفکیک ناپذیری است که با بهره گیری از آنها می توان شخصی را (به نفع دیگری) مجرم سیاسی معرفی کرد. این قضیه درباره سوگیری نوشته های مربوط به جرایم یقه سفیدها نیز صادق است، به این صورت که قانون (و مدیریت اعمال قدرت مشروع) به سمت خاصی سوگیری دارد، یعنی در مقابل افراد ناتوان، به نفع صاحبان قدرت وارد عمل می شود. در نتیجه، اعمال خلاف قانون طبقات برتر، معمولاً از تعاریف جنایی مستثنا می شوند، در حالی که رفتارهای غیر قانونی طبقات پایین تر عمدتاً انحراف و در بسیاری از موارد جنایت کارانه تلقی می شوند. به همین ترتیب جایگاه قدرت برای تعیین مجرم سیاسی

بودن یا نبودن افراد نیز بسیار قابل توجه است.

کتاب تحولات جرم سیاسی، پیچیدگی نام‌گذاری تروریست و یا مجرم سیاسی را در کشورها و به‌ویژه در کشورهای قدرتمند به‌خوبی نمایان می‌سازد و رسایی و فرایندهای انتساب این عناوین به مخالفان، معترضان و سازمانهای ضد نظام را نیز برجسته‌تر می‌کند. آن دسته از گروهها و افرادی که اعمال خلاف یک دولت را بر ملا می‌سازند و نیز گروههای متحد ضد نظام که در پی ایجاد تغییرات اساسی در هویت یک کشور هستند، همواره خود را در تنگناهای لاینحل رسمی می‌بینند و غالباً درمی‌یابند این خود آنها هستند که در کار تبلیغی مجدد جرم سیاسی، به عنوان مجرم سیاسی دخیل در فعالیتهای سیاسی معرفی می‌شوند.

این سناریو یادآور ایام داغ و نمناک دیگری از ماه ژوئیه چند دهه قبل است که رویدادهای تاریخی آن هنوز در ذهن من و بسیاری از نسلهای تازه به رشد رسیده آن عصر، باقی است. زمانی بود که امریکا دور از مملکت خود (در ویتنام) با مناقشه یا بهتر بگوییم، منازعه‌ای دست و پنجه نرم می‌کرد. در واقع آن جنگ تنها حادثه‌ای بود که کشور را دچار آتش چندین کنش مختلف سیاسی کرد که هر یک از آنها نیز در زمره اعمال و جرایم سیاسی جای می‌گرفتند. اما در همان ایام بود که رویدادهای برجسته دیگری نظیر جنبش حقوق شهروندی، آدم‌کشیها، جنبش آزادی بیان و جاسوسی سازمانهای (امنیتی) مرکزی در مورد شهروندان با دلایل ایدئولوژیک و وابستگیهای سیاسی رخ داده بود. شهرها از جمله وات (در لوس آنجلس)، دیترویت و شیکاگو در آتش می‌سوختند. دانشجویان مخالف تلاش می‌کردند کنترل دانشگاهها را در دست بگیرند و اداره‌های دولتی را به اشغال خود درآورند. دولت نیز در واکنش به این اعمال، نیروها را فراخواند و در برخی از مواقع به کشتار دانشجویان دست زد. بنابراین نمی‌توانیم این واقعیت را نادیده بگیریم که هر یک از رفتارهای یاد شده، جرم سیاسی محسوب می‌شدند، چرا که در بسیاری از این حوادث، حتی معیارها و ارزشهای بین‌المللی حقوق بشر نیز نقض شده بودند؛ برخی از این افراد در حوادث مذکور تحت عنوان مجرم سیاسی مورد پیگرد قانونی قرار گرفته بودند،

برخی دیگر نیز به جرم ارتکاب رفتارهای جنایی تحت تعقیب قانونی قرار داشتند. از طرف دیگر، کسانی هم بودند که در زیر چتر حمایتی قانون جا خوش کرده بودند. روی هم رفته، حکومت مخالفان و گروههای ضد نظام را بدون کمترین توجهی به اصول سیاسی رفتارهای آنها، به راحتی در زمره مجرمان جای می داد. تلاش برای انگ زدن بر حکومت و عوامل آن به عنوان مجرمان سیاسی نیز نتوانست کمترین موفقیتی به دست آورد. از آن هنگام تغییراتی اساسی در روحیه عمومی، راهبردهای کنترل اجتماعی و وجوه تجسس و جاسوسی پدیدار گشت. اگرچه شاهد تحولات فرهنگی بسیار مهمی نیز بودیم، امروزه به استثنای شورشهای دهه ۱۹۹۰ لوس آنجلس و تظاهرات گاه و بی گاه سیاسی، به ندرت این نوع حوادث رخ داده است.

دانشجویان و عامه مردم معمولاً حکومت یا رهبران سیاسی و عاملان آنها را مجرم به حساب نمی آورند. طبق تعریف بسیار قانونی نیز، این قبیل افراد به ندرت مجرم محسوب می شوند. با وجود این گاهی اوقات خود همین افراد (حاکمان) نیز در اعمال غیر قانونی نظیر تقلب و دستکاری در انتخابات (که در نظامهای دموکراتیک جرم بسیار جدی به حساب می آید)، جاسوسی، آدم ربایی و شکنجه نیروهای معارض یا در قبول رشوه نقش دارند و با ارتکاب این فعالیتها حتی قوانین داخلی مملکت را زیر پا می گذارند. حکومتها و عوامل آنها بسیار فراتر از تعاریف قانونی، راهکارها و حقوق اساسی انسانی را نادیده می گیرند. تعریف فعالیتهای حکومت به عنوان جرایم سیاسی و نیز تعیین حکومت و عوامل آن به عنوان مجرمان سیاسی کار چندان آسانی نیست، زیرا این نوع فعالیتها ماهیتی سازمانی دارند. همان گونه که به تفصیل در این کتاب آمده است، جرایم سیاسی سازمانی اعمالی هستند که تک تک افراد در قبال آنها مسئولیت دارند، این در حالی است که خود آن سازمان، اعمال غیر قانونی را به عنوان بخشی از رفتار روزمره خود پذیرفته است، به دیگر سخن، نادرستی یا عدم مشروعیت، به راهکار معیار همین سازمان تبدیل شده است. این راهکار غلط نیز از طریق ادارههای گوناگون و متصدیان امور مختلف به پایین ترین رده سازمان تسری می یابد؛ عملی ساختن این رویه به دلیل ماهیت

سلسله‌مراتبی امور سازمانی در اداره‌ای که فقط به ایدئولوژی یا شیوه کار استناد می‌کند کارچندان دشواری نیست و در عین حال اداره دیگر، گرچه شاید ربطی به اداره اول هم نداشته باشد، به همین ایدئولوژی و شیوه کار استناد می‌کند، تا جایی که این روند تا انتهای خط سیر اداری ادامه می‌یابد. پس هیچ فرد یا اداره خاصی را نمی‌توان کاملاً مسئول این اعمال دانست، چرا که این موضوع در نوع خود شبیه به «تفنگ بدون دود»^۱ است و همین امر موجب بروز مشکلاتی در تفویض مسئولیتها شده است. یعنی نمی‌توان از واژه مجرم استفاده کرد، مگر اینکه بتوانیم فرد یا مرجع خاصی را به آن متهم کنیم. این قضیه هم برای جرایم سیاسی و هم در مورد جرایم صنفی صادق است. کتاب حاضر دشواریهای کار را برجسته‌تر کرده است و برخی از پاسخهای آن راه فرایند تعیین مسئولیت را هموار می‌سازد.

در کل، کتاب تحولات جرم سیاسی ما را به سفری می‌برد که ماهیت انواع مختلف جرایم سیاسی و ابزار و وسایل تبیین آن را برای ما آشکار می‌سازد. این کتاب همچنین با تکیه بر موضوعات سازمانی و فردی، تعاریف نظری را برجسته کرده است و به دیگر سخن هم ساختار و هم سازمان را مدنظر قرار می‌دهد، چرا که این دو نشانه بارز یک تبیین نظری ارزشمند به حساب می‌آیند. موضوع جرایم سیاسی حکومتها و جرایمی که افراد و گروههای دخیل در جرایم مخالفان مرتکب می‌شوند نیز به نحو مطلوبی در این کتاب مورد کنکاش قرار گرفته‌اند، در نتیجه می‌توان گفت که تحولات جرم سیاسی مشخصه‌های جرم سیاسی را آن گونه که در علوم اجتماعی مطرح است، به صورتی کل‌نگر و متعادل توصیف می‌کند.

1. no "smoking gun"

پیشگفتار

تقریباً سه دهه قبل بود که با اخراج از دبیرستان، مدت تقریباً پنج سال دور و بر چند شغل «کارگری» گشتم. آخرین ماجرای کاری من رانندگی تاکسی بود. مدت دو سال به این کار اشتغال داشتم تا اینکه تصمیم گرفتم در دوره آموزشی کمکی/جهشی نام‌نویسی کنم تا شاید از این طریق بتوانم وارد دانشکده شوم. به این ترتیب از ولگردی خلاص شدم و با سخت‌کوشی، عزم راسخ و توصیه‌های یک مربی دلسوز توانستم از طریق یک برنامه غیر قانونی به دانشگاه تورنتو راه یابم. در همین دانشگاه بود که از اولین کلاس درس، یعنی «انحرافات» با آوستین تی. ترک بهره‌مند شدم. کلاس او نقطه شروع بسیار جالبی برای فرایند بسیار طولانی تحکیم تفکر شهودی‌ام درباره ارتباط میان انحرافات، جرم و سیاست بود.

تحولات جرم‌سیاسی ما حاصل این سیاحت شخصی، سیاسی و فکری است که در آن از مجموعه بحث‌های مستمر با همکاران، سیاست‌گذاران، محکومان قضایی، مخالفان سابق و ضابطان قانون استفاده کرده‌ام و نیز برآیند پژوهش‌ها و تألیفاتی است که روی جنبه‌های مختلف جرم‌سیاسی انجام داده‌ام.

در این فرایند از همکاران بی‌شمارم، به‌ویژه گرک باراک^۱، دوروسی بریسی^۲، دیوید چارترز^۳، رایموند کورادو^۴، جف فررل^۵، دیوید فردریچس^۶، لری گولد^۷،

-
1. Gregg Barak
 2. Dorothy Bracey
 3. David Charters
 4. Raymond Corrado
 5. Jeff Ferrell
 6. David Friedrichs
 7. Larry Gould

مایک گانتر^۱، تد رابرت گور^۲، دونا هیل^۳، مارک هام^۴، لئون هورویتز^۵، ویک کاپلر^۶، دیوید کاوزلاریچ^۷، دیوید میسون^۸، اوتوین مارنن^۹، ریک ماتیس^{۱۰}، استفن سی. ریچاردز^{۱۱}، ایرا شارکانسکی^{۱۲}، کنث دی. تانل، آوستین تی. ترک^{۱۳}، مایک واوگن^{۱۴}، باربارا یارنولد^{۱۵}، مایکل ولچ^{۱۶}، لئونارد وینبرگ^{۱۷}، استیو رایت^{۱۸} و دیگران چیزها آموختم.

سرانجام، چون از توصیفها و تعاریف نظری جرم سیاسی راضی نبودم و با تشخیص اینکه عرصه جرم سیاسی از زمان انتشار نخستین اثر اصلی ترک به نام جرم سیاسی (۱۹۸۲) دچار تغییراتی شده است، وادار به تألیف این اثر شدم. اگرچه برنامه‌ریزی تألیف این اثر به قبل از عملیات هماهنگ هواپیمابایی و اصابت هواپیمای مسافربری به ساختمان مرکز تجارت جهانی، پنتاگون و یک ناحیه روستایی در پنسیلوانیا برمی‌گردد، اما لکه آن مصیبت شوم با وجود گذشت ساعتها و روزها از فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، همچنان در ذهن من نقش بسته بود. غالباً از خودم می‌پرسم که چگونه می‌توان این اعمال را با سایر جرایم سیاسی مقایسه کرد و اگر این اتفاق رخ نمی‌داد، چه دغدغه‌های فکری دیگری برای نوشتن این کتاب داشتم. صادقانه باید اذعان کنم که تردید دارم در نحوه وقوع جرم سیاسی یا تجزیه و تحلیل آن تغییری به وجود می‌آمد.

تقدیر و تشکر

همچنین جا دارد از افرادی که حمایت، تشویق و شکیبایی آنها در اجرای این پروژه بسیار ارزشمند بود، تقدیر و تشکر کنم، از جمله «هری هندریکس» و بعدها، «جری

1. Mike Gunter
3. Donna Hale
5. Leon Hurwitz
7. David Kauzlarich
9. Otwin Marenin
11. Stephen C. Richards
13. Austin T. Turk
15. Barbara Yarnold
17. Leonard Wienberg

2. Ted Robert Gurr
4. Mark Hamm
6. Vic Kappeler
8. David Mason
10. Rick Matthews
12. Ira Sharkansky
14. Mike Vaughn
16. Michael Welch
18. Steve Wright

وست بی» در انتشارات سیج^۱ که با اجرا و هدایت این پروژه در مراحل مختلف، از آن حمایت کردند. همچنین از «وونسا وندرا» برای انجام دادن کارهای اجرایی آن در سیج، دانشجویانم که بخشهای مختلف این طرح را به عنوان سخنرانی و موضوع مطالعاتی قبول کردند، «الکساندر موری» و «چری پیترسون» برای کمک تحقیقاتی شان، «پاول بوند»، «مراد اقبال»، «ویلیام مک دانلد»، «بریگت مولر»، «استفن سی. ریچاردز» و «کنث دی. تانل» که بخشی یا همه دست نوشته های مرا به دقت بررسی کردند و همچنین از نسخه خوانهایی که نمی شناسمشان ولی مرا در تمرکز فکری بر این موضوع مدد رساندند؛ از «دیانا الکسون» برای رسیدگی به امور تولیدی؛ «کریستین برگستاد» برای نسخه برداری و ویرایش و سرانجام از همسرم «ناتاشا جی. کابره را» (که در این میان نقش بسیار مهمی ایفا کرد) و در نهایت، از فرزندانم «کینو» و «داکوتا» که با وجود کاهش توجه من به آنها، هر روز مرا تشویق می کردند، تقدیر و تشکر می کنم.